

عبدالعظیم یمنی

بقیه از شماره قبل

جهان بینی تحلیلی سعدی و جهان بینی ترکیبی حافظ

سعدی و حافظ در شرایط کاملاً یکسان در یک مورد خاص یعنی در حالی که هر دو تحت تأثیر سنین و فرهنگ و معتقدات ملی و موروثی عصر خود به علت اولی و مبدء شاعر خلقت معتقدند به زیبایی گل می اندیشند و هر دو در این زمینه به بیان اندیشه خود می پردازند ولی بسبب بینش خاصی که دارند این اظهار نظرها بکلی باهم مغایرند. سعدی در قصید معروف : بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار میگوید: که تواند

که دهد میوه شیرین از چوب: یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خار؟ :

حافظ در غزل: مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد: میگوید:

عارفی کو که کند فهم زبان سوسن: تا ببرد که چرا رفت و چرا باز آمد؟

عناصر مشترك در این دو بیت عبارتند از:

۱- قبول ضمنی مبدء شاعر خلقت با این معنی که با قاطعیت میتوان گفت هیچ يك از این دو گوینده بکلی ملحد و منکر خدا نبوده اند.

۲- وجود حساسیت در مقابل پدیده های طبیعت

۳- انتخاب موضوع مشترك برای بیان اندیشه و احساس.

۴- طرح مطلب بصورت سؤال

اینها وجوه مشترك سعدی و حافظ است که با مطالعه این دو بیت توجه خواننده را جلب میکنند ولی در مقابل این چهار وجه اشتراك يك وجه افتراق بزرگ وجود دارد که نه فقط به تنهایی با هر چهار برابر می کند بلکه هر چهار را تحت تأثیر قرار میدهد و آن وجه افتراق عبارت است از :

نوع سؤال و نحوه طرح آن

سعدی گل و میوه رامی بیند و سؤال میکند غیر از خدا که میتواند این کار را انجام دهد؟ ولی حافظ میپرسد چرا خدا چنین میکند اگر ضرورت داشت بماند چرا رفت و اگر میبایست نماند چرا دوباره آمد؟

سؤال سعدی جزئی و سطحی است و سؤال حافظ کلی و عمقی سؤال سعدی سؤال يك كودك دبستانی از آموزگار است. سؤال حافظ سؤال يك فیلسوف از دستگام خلقت.

سعدی استاد غزل فارسی است که با گذشت قرن‌ها هنوز کسی نتوانسته است در این کار بیای او برسد او در غزلیات خود زیبایی معشوق و شیدائی عاشق را چنان بیان میکند که بهتر است از قول خودش گفته شود. حد همین است سخندانی و زیبایی را.

وجه مشخص سعدی که همان (خرده پردازی) و توجه به جزئیات است در غزلیات او نیز کاملاً آشکار است این چند بیت از يك غزل اوست.

از حال منت خبر نباشد	در کار منت نظر نباشد
تا قوت صبر بود کردم	دیگر چه کنم اگر نباشد
آئین وفا و مهربانی	در شهر شما مگر نباشد
این شور که در سراسر ما را	روزی برود که سر نباشد
در فارس چنین نمک ندیدم	در مصر چنین شکر نباشد
گر حکم کنی بجان سعدی	جان از تو عزیزتر نباشد

آنچه از این شعر می فهمیم اینست که سعدی پابپای مردم قدم بر میدارد از همان عواطف و احساساتی برخوردار است که مردم کوچه و بازار و مسجد و مدرسه دارند صدای او ناله عاشقی است که دچار هجران شده و رنج می برد او از زندگی روزانه و مشکلات آن سخن میگوید و با واقعیت های تلخ و شیرین حیات سروکار دارد اهل

مهر و کین است. اهل نفرت و محبت است سخن او گفتگوئی است که هرزن و مردی بادوست و آشنا و همسایه و مغازه دار سرگذر بعمل می آورد این سخن ها همه دلچسب و همه زیباست و در عین حال در تمام این سخنان خصیصه مستقل و مشخص سعدی که توجه بجزئیات است دیده میشود .

ولی حافظ بزبان دیگر حرف میزند او هم غزل سراسر است و در روزگاری غزل سرائی را شروع کرد که غزلیات سعدی بلطافت رایحه گلپای بهاری و به نر می نسیم صبحگاهی همه جاراه یافته بود و اشعار او دست بدست میگشت خود این نکته که در چنان روزگاری یک شاعر بغزل پردازد نشان دهنده شهامت فوق العاده حافظ است زیرا در میدانی که سعدی عرض اندام میکند احتمال شکست بسیار زیاد است ولی او بغزل پرداخت و موفق شد و توفیق او چنان درخشان و خیره کننده است که من نه بعنوان یک هم وطن و عاشق سخن حافظ بلکه بعنوان کسی که میکوشد حقیقتی بیان کند باید بگویم نه فقط در ادبیات ایران بلکه در ادبیات جهان در نوع خود بی نظیر و بزرگترین شاعر کنائی و سمبولیک جهان است.

حال ببینیم حافظ این توفیق عظیم را چطور بدست آورد ؟

بنظر من موفقیات حافظ بیشتر مولد جهان بینی ترکیبی او بود تا طبع روان او و اگر صرفا بمدد قریحه سرشار و روانی طبع غزل میگفت با احتمال قوی در کار شاعری بمقام سعدی نمی رسید و شاید توفیق او در این کار فقط اندکی بیش از فروغی بسطامی بود زیرا جای گفتگو نیست که نظیر سعدی در تسلط و احاطه بزبان شعر و آسان گوئی و روانی طبع در تاریخ ادبیات جهان بسیار نادر و در تاریخ ادبیات ایران بکلی نایاب است .

حافظ بسبب بینش خاص فلسفی و قدرت فوق العاده ای که در بیان اندیشه خود

آنها بطور کنائی و سمبولیک دارد بموفقیات رسیده .

بنظر حافظ ضوابط و نظامات مولود دست و فکر بشر عموماً نسبی و اعتباری و همه جزئی و حقیر است و آنرا که از کنگره عرش صغیر خویشتن یابی و خودشناسی می‌زنند شایسته نیست پابند جزئیات این محنت آباد باشد .

اوشاهباز بلند نظر سد رد نشین و چرخ هشتمش هفتم زمین است گوهر اندیشه او بحدی بزرگی است که در صدف کون و مکان نمی‌گنجد و دست یابی باین گوهر کارغواصان دریای معانی است نه گمشدگان لب‌دریا .

حافظ در عالم ذهن باشمول و کلیت وسیعی سروکار دارد که تاکنون در اندیشه هیچ شاعری خطور نکرده او در عین حال که به بیان اندیشه خود می‌پردازد و شعاع ساطعه از ذهن مغیر و خلاق او مستقیماً در روح خواننده نفوذ میکند مسیر این شعاع يك بعدی و بصورت خط نیست بلکه بدلیل همین کلیت و شمول ذهنی پر تو آن تمام جوانب و اضلاع و همه سطوح و ابعاد و زوایای مسئله مورد نظر او را روشن میکند .

او بنای قابلی نیست که در نهایت مهارت و دقت و بدون اندک اعوجاج و انحراف و بصورت خط عمود دیواری بچینند و نقاش ماهری نیست که دیواره‌های اطاق را بازیبائی فوق‌العاده ولی فقط سطحی و بی عمق رنگ آمیزی کند .

بلکه مهندس و معمار نابغه‌ای است که نقشه ساختمان بزرگی را با پیش بینی همه جزئیات آن بر سطحی بسیار پهناور و وسیع میریزد ساختمانی که کار نقاشی و بنائی و تزیینات داخلی و خرده کاریها و ظرائف آن بهمه سایر سخنوران هنرمند است .

با این ترتیب او بلحاظ علو اندیشه و وسعت ذهن در سطحی قرار دارد که بهیچوجه متناسب برای توجه بجزئیات و خصوصیات نیست .

سعدی اندرز میدهد :

که فردا بدروی والله اعلم

بکار امروز تخم نیک نامی

ولی حافظ اخطار میکند :

ترسم که صرفه‌های نبردروز رستخیز نان حلال شیخ ز آب حرام ما

اندرز سعدی با توجه بمعیارهایی که از مفاهیم و مصادیق نیکی و بدی در دست داریم و مربوط بکار امروز و فردای ماست جالب توجه و مقتضی مقررات جاریه زندگی اجتماعی و متأثر از معتقدات موروثی و مذهبی اوست ولی آیا واقعاً چنین ضابطه‌ای که که ما مسائل مورد نظر خود را با آن می‌سنجیم در مقیاس وسیع خلقت نیز مقبول است و آیا این ضابطه همان چیزی است که هدف آفرینش است؟

بنظر حافظ اینها مسائلی است که باید در آن تأمل کرد این تأمل که مولود وسعت اندیشه و (کلی‌گرایی) حافظ است موجب میشود که با متانت و وقار يك فیلسوف جهان بین بگوید :

ما و می و زاهدان و تقوی تیار سر کدام دارد

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز تا ترا خود زمین با که عنایت باشد

زاهد شراب کوثر و حافظ پیا له خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست

این جهان بینی يك پارچه و ترکیبی ایجاد میکند که در قضاوت عجله نشود

و باتکاء مفاهیم اصطلاحی نیک و بد که متعلق بخودمان و متأثر از مقررات زندگی ماست

بلافاصله نگوئیم :

با بدان بد باش بانیکان نکو جای گل‌گل باش جای خارخار

زیرا بدی و خوبی قرار داد و نسبی است در حالی که انسان و انسانیت نسبی

نیست بلکه امری مطلق و مسلم است و چون اصالت متوجه شخص عامل است نه نفس

عمل پس قضاوت در نفی و اثبات مسأله کار ساده‌ای نیست و قبلاً باید این مشکل

حل شود که :

مستور و مست هر دو چو از يك قبیله اند

ما دل بشیوه که نهیم؟ اختیار چیست

هر دو از يك قبیله اند - هر دو از قبیله بنی آدمند هر دو انسانند انسان بودن مستور و مست مسلم است ولی بدی و خوبی عملی که انجام میدهند قراردادی است بعلاوه اختیار چیست و این سؤال علاوه بر ارتباطی که با مساله مورد بحث دارد مستقلاً سؤال مهمی است و بفرض که اختیار را شناختیم اگر بخواهیم بیکی از این دوشیوه گرایش یابیم آیا واقعاً انجام این خواهش بعهد خود ما محول شده است. گفته شد که ذهن حافظ دریامی آفریند این بیت یکی از همان دریاهاست و مسائلی که در آن مطرح شده هر یک رودی است که پس از شکسته شدن جدار دریا و جدا شدن از آن با در هم کوبیدن موانعی که ضوابط و مقررات فکری جاریه ایجاد نموده اند برای خود مسیر و بستر می سازند.

باشعلی که سعدی می افروزد ما پیش پای خود را بخوبی می بینیم و در پیچ و خم کوچه های جهل و ظلمت در مانده نمی شویم ولی در مسیر زندگی فقط کوچه های باریک و تاریک نیست گاهی بیابانی بیکران و هول انگیز در دیدگاه خود می بینیم که در هیچ سوی آن مسیری بچشم نمی خورد و چنان در آن وادی دچار حیرت و سرگردانی می شویم که نمیدانیم هدف چیست و مسیر واقعی آن کدام است این جاست که نورافکن حافظ از بالای سر ما بطور گسترده و همه جانبه بر محیط می تابد. بدون مشعل سعدی زیر پای خود را نمی بینیم و راه را از چاه تشخیص نمی دهیم و بدون نورافکن حافظ عرصه دید ما حقیر و محدود می ماند و از فراخ اندیشی و توجه بمفاهیم کلی که لازمه تکامل تدریجی قوای دماغی و از مظاهر عالییه انسانیت است بهره کافی نمی گیریم. دیوان حافظ جلوه گاه (جهان بینی ترکیبی) است و دیوان سعدی جلوه گاه (جهان بینی تحلیلی)

حافظ طراح است و سعدی مجری طرح. عده‌ای از صاحب‌نظران می‌گویند نبوغ در طرح است و اجراء کار مغزهای کوچکتر است و عده دیگر در جواب می‌گویند در هیچ شرائطی نمیتوان قوه را از فعل برتر دانست.

من بهر دو یکسان ارادت می‌ورزم و بعنوان يك ایرانی بوجود هر دو احساس غرور و افتخار میکنم .

طبیعت جدی و منطقی خیام ، و فطرت مایل باعتدال او که از ارتکاب هر عملی که مخالف شأن انسانیت و نظم اجتماع باشد اجتناب می‌ورزد، دانشمند منبع الطبعی که درباره تکلیف، آن آرامی قویم اجتماعی را ابراز کرده است ، نمیتواند آن لهجه تضرع آمیز را بکار اندازد و یکسر میتوان تمام رباعیاتی را که در این زمینه گفته شده‌است از مجموعه خیام بیرون ریخت . چنانکه تمام رباعی‌هایی را که تظاهر به فسق و الحاد از آنها استنباط میشود نمیتوان از خیام دانست . پس از مرور بر این دودسته رباعیات متناقض بخوبی علت قضاوت‌های ناروایی که بعضی از فرنگیان نسبت به خیام روا داشته‌اند فهمیده میشود .

(از کتاب دهمی با خیام)